

دیدارها

و

یادگارها

حبیب یغمائی

خاطرات مدیر مجله یغما



حسین سعادت نوری

دیگر از نویسندگان مجله یغما حسین سعادت نوری اصفهانی بود که من اکنون سخت در حیرتم که با این مرد چگونه و در چه مکان و در چه موقع آشنا و دوست شدم و او را به نگارش واداشتم و از اطلاعات و تحقیقات دقیق او به خوانندگان مجله فایده رساندم دقیق اطلاعاتی که پس از قرن‌ها دیگران نخواهند داشت و اکنون با هر وقت دیگر مجله یغما را بخوانید در شگفت می‌شوید.

من آغاز دوستی او را بیاد نمی‌آورم اما فراموش نمی‌کنم که غالباً "بخانه او می‌رفتم و خانمش با مهربانی پذیرائی می‌کرد ولی بیاد نمی‌آورم که خانهاش کجا بود و خانمش چه نام داشت و چند فرزند داشت، اکنون کجا هستند و چه می‌کنند. بر پیری و فرستوتی و بی وفائی و بی حافظگی لعنت باد!

باری، حسین سعادت نوری نه تنها مترجمی و مؤلفی و مورخی دقیق و با استعداد بود بل در ادب مصاحبت و یکدلی و یک رنگی بی مانند بود و داستان‌هایی شیرین از زندگی خود نقل می‌کرد که شکسته و بسته و ناقص یکی از آن داستان‌ها را برای سرگرمی

خوانندگان می‌آورم. می‌گفت:

" من چند سالی در کرمان منشی و نویسنده دیلمقانی بودم و این دیلمقانی تاجر بزرگ و معروفی بود که از نبوغ خود ایالت کرمان را از زراعت و تجارت و کارخانه های قالی و دیگر امور مالی و مادی در تحت سیطره خود داشت. دهکده های گوناگون از دور و نزدیک شهر احداث و خریداری کرده بود و در ضمن از ایجاد یتیم‌خانه و مدرسه و دستگیری از درماندگان عفت نمی‌ورزید چون فرزندی نداشت. و بالاخره هم رقیبان و رعابای او او را کشتند و اکنون جز نامی بهدی یا خوبی از او نیست.

من در این هنگام که در دستگاه او بودم و مکاتبات او را به انگلیسی و فارسی به خارج و داخل تنظیم و تهیه می‌کردم. روزی در کوچهای می‌گذشتم به خانمی برخورد کردم و بیک نگاه او از حرکت باز ماندم و بی هوش شدم و به زحمت خود را به آشنایان خود رساندم و در بستر افتادم و نتوانستم به دفتر حاضر شوم و بکار خود بوسم. بیماری منو غیبت من دیلمقانی را به تشویش افکند و به خانها برای احوال پرسی و عیادت آمد و چون نوعی دوستی و محبت با هم داشتیم از پیش آمدی که شده بود سخن رفت. اونشانی کوچه و نشانی خانم را گرفت و رفت. دو روز بعد به اصرار دعوتم کرد که به خانهاش روم و چون رفتن همان خانم در خانه بود با وسائل انواع پذیرائی‌ها و در نامه‌ای نوشته بود که هرچند شبانه روز که می‌خواهی در این خانه خلوت بمان و بعد به دفتر بیا... "

از این نوع داستان‌ها را با نهایت شیوایی بیان می‌کرد. همان شیوایی که در نوشته‌هایش می‌توانید دید.

گفتم که در تاریخ قاجاریه تسلطی عجیب داشت. وقتی او را با مرحوم معیرالممالک مقایسه کنیم، مشهودات مرحوم معیر مربوط به کسانی بود از بستگان و دوستان خودش و خانواده‌اش و معلومات مرحوم حسین سعادت نوری از مطالعه کتب و استعدادش در این فن. وقتی از مرحوم حاج میرزا آقاسی وزیر محمدشاه قاجار سخن رفت که او را نگوشت می‌کنند و او معتقد بود که حاجی بر خلاف آنچه معروف است شخصی داهی و باهوش بوده و من از او استدعا کردم که دریافت‌های خود را مرقوم دارد.

کتابی که حسین سعادت نوری در باره حاجی میرزا آقاسی در مجله "یغما" به چاپ رسانده و گویا جداگانه هم منتشر فرموده از اهم رسائلی است که در باره این شخص یعنی حاج میرزا آقاسی نوشته شده و در این کتاب با دلائل قوی و استوار حاجی را تبرئه فرموده است.

گذشته از این کتاب مقالات دیگر در باره رجال عصر قاجاری در مجله دارد که گواهی در آستین از بسط معلومات او و شیرینی نگارش اوست که باید خواند و حظ برد.

از تالیفات او کتاب‌های دیگری است ترجمه از انگلیسی که نام آن همرا از یاد برده‌ام و همچنین سال وفات او را و نکات دیگری از زندگانی او را. جای جای در مجله «یفا می» — توان دید.

خداوند تبارک و تعالی چونین مردان و بزرگان را که از خرم علم و ادب خود به بازماندگان خسته می‌بخشد می‌آمزد و در جوار اولیاء الله جای می‌دهد و نیازی به فاتحه من و تو ندارد.

در صفحه ۲۵ سال بیستم مجله «یفا» تصویر و شرحی از تحصیلات و تالیفات آن مرحوم می‌توان دید که پس از نگارش این یادنامه مطالعه کردم، بخوانید و ببینید.

دکتر علی اصغر حریری

می‌گویند این یادداشت‌ها فالنامه امام جعفر صادق است که همه‌اش ستایش است و شمای از نکوهش در آن نیست. چه بایدم کرد، نویسندگان و شاعران و همکاران سی و اند ساله، مجله که من افتخار خدمتگزاری آنان را داشته و دارم به نظر و عقیده‌ام هم از خوبان و نیکان عصر بوده‌اند و هستند و من با شما خوانندگان این یادنامه‌ها پیمان‌بستم جز حقایقی که دریافته‌ام مطالبی نگویم. البته کسانی هم بوده‌اند که بی مبری فرموده‌اند، ولی بخد قسم بکلی فراموششان کرده‌ام و اگر در ضمن نکاتی بنظرم آمد بی‌محابا و بی — ملاحظه اشارت خواهم کرد. از نویسندگان و شاعران با ارزش مجله یکی استاد دکتر علی اصغر حریری مقیم پاریس است.

در نخستین وهله آشنائی، به معرفی مرحوم ملک‌الشعراء بهار قطعه‌ای از آثار او را به چاپ رساندم و رفته رفته دریافتم که در شعر طبیعی قوی و گسترده دارد و شما خوانندگان هم اگر اشعار او را که بسیار هم هست مطالعه فرمائید با بنده هم عنان خواهید شتافت. وقتی باو نوشتم شما که در پاریس در مرکز ادب جهانی هستید مطالبی نو و دلچسب هم ترجمه کنید و آن جناب در باب تاریخ مطالبی نوشت که مرحوم استاد مجتبی مینوی سخت برآشفته که این‌ها همه دروغ و ساختگی است. کتیبه هوشنگ هخامنشی که نویسنده مدعی است و گراور آن در مجله «یفا» چاپ شده کجاست؟ و چرا مکتشفین و شرق شناسان و محققان از آن یاد نکرده‌اند و سخت به من تاخت که "پول مردم را می‌گیری و دروغ به خوردشان می‌دهی" و چون به گفته مینوی ایمان داشتم آن سلسله مقالات را قطع کردم و اکنون بادم نیست که آن مقالات در چه سال چاپ شده و از خوانندگان و مطالعه‌کنندگان یفا استدعا می‌کنم که آن مقالات را نخوانند و اگر می‌خوانند باور نکنند که همه‌اش دروغ و ساختگی است.

سپس رساله "نامه‌های طبیب نادرشاه" را ترجمه فرمود و به مجله داد که در چند شماره با گزاورها و نقشه‌ها بچاپ رسید. من چون نسخه اصل این کتاب را به زبان فرانسه ندیده‌ام و نخوانده‌ام نمیدانم که چنین کتابی هست یا نیست (و ضن قوی این است که وجود دارد و باید خوانندگان مجله آینده که اطلاعاتی دقیق دارند در این باب نظر قطعی ابراز دارند) و آیا ترجمه دکتر حریری با اصل کتاب مطابق است یا نه؟ به هر حال کتابی است شیرین و با انشاء و ترجمه دکتر حریری سخت جاذب و با حال و شاعرانه. وقتی انجمن آثار ملی از من خواست که این کتاب را جداگانه چاپ کند و حق زحمتی هم بدهد در جواب گفتم که مترجم کتاب دیگری است و من ناشرم. گفتند هر کتاب و رساله که در مجله چاپ شود از این مجله است و انجمن آثار ملی هم به مجله مدد می‌رساند نه به مترجم و ناشر. چنان که نمونه‌اش هم بسیار است. و من نمی‌دانم چرا پذیرفتم، هر چند مجله یقما احتیاج به چنین مساعدت‌ها داشت.

آقای دکتر حریری در این که انجمن آثار ملی چاپ این کتاب را بعهده من گذاشته و حق تألیفی هم داده در مجلات دیگر ناسزاها راند و فحاشی‌ها کرد و راست هم می‌گفت، و چون جناب پروفسور رضا رئیس دانشگاه طهران از پاریس آمد، او و خانمش از شکایات او لختی بیان کردند، من حق زحمتی که برطبق قرارداد انجمن آثار ملی گرفته بودم و شاید اندکی بیش به وسیله دکتر رضا به آقای دکتر حریری پرداختم و رسید آن شاید در جزو کاغذهای انباشته باشد. با این همه جناب دکتر حریری دست از من برنداشت و در مجله ارمغان اشعاری محکم و استوار در هجای من فرمود. باید اشاره کنم که من درباره جناب دکتر حریری کوشش‌ها کردم که به ایران باو ستادی دانشگاه طهران باز گردد و دانشگاه هم موافقت فرمود با این شرط که دکتر حریری گواهی نامه و اسناد طبابت خود را بفرستد و این شرط ناتمام ماند، زیرا دکتر یا گواهی نامه نداشت یا نداد و این نکات جای جای در مجله یقما یاد شده است.

دکتر علی اصغر حریری در شعر و ادب اصیل فارسی شاید کم نظیر باشد. قصاید و اشعار او را در مجله بخوانند و از مضامین و ترکیبات لغوی آن بهره تمام ببرید و همچنین قطعه‌ای را که در هجو من فرموده است در مجله ارمغان.

تسلیمت به کریم امامی

پدرگرامی دوست عزیزمان آقای کریم امامی درگذشت.

همقلمان به ایشان تسلیمت می‌گویند.